

بررسی و نقد کتاب «گل داوودی و شمشیر: الگوهای فرهنگ ژاپن»

علیرضا رضائی*

چکیده

کتاب «گل داوودی و شمشیر: الگوهای فرهنگ ژاپن» (The chrysanthemum and The sword: patterns of Japanese Culture) اثر «روث بندیکت» (Ruth Benedict) انسان‌شناس آمریکایی می‌باشد. بندیکت در این کتاب با تأکید بر خاص بودن سیستم ارزشهای حاکم بر فرهنگ ژاپن، سعی در تبیین این سیستم از طریق مقایسه آن با فرهنگ غرب می‌کند؛ و در نهایت الگوی حاکم در فرهنگ غرب را «فرهنگ گناه» (guilt culture) و الگوی حاکم در فرهنگ ژاپن را «فرهنگ شرمساری» (shame culture) معرفی می‌کند. از نظر بندیکت، در غرب به خاطر ریشه دار بودن آموزه‌های دینی، مفهوم «وجدان» عامل بازدارنده‌ای محسوب شده و در صورت زیرپا گذاشته شدن آن، احساس «گناه» در برابر خالق به فرد دست می‌دهد؛ این در حالیست که در ژاپن به خاطر مبهم بودن جهان بینی دینی و اخلاقی، مفاهیم وجدان و گناه چندان مانوس نبوده و این «دیده نشدن» توسط مردم، و متعاقباً «شرمسار نشدن» در نزد آنهاست که عامل بازدارنده محسوب می‌شود. لذا از دید بندیکت در ژاپن، «عمل ناروا»، نه الزاماً در معنای عمل «غیر اخلاقی»، بلکه بیشتر به معنی عمل «خارج از عرف» که موجب نکوهش عامه - و نه وجدان یا خدا- می‌گردد، تفسیر می‌شود. به بیان دیگر در فرهنگ گناه عامل بازدارنده «درونی» و در فرهنگ شرمساری عامل بازدارنده «بیرونی» است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ ژاپن، گل داوودی، شمشیر، گناه، شرمساری.

* استادیار گروه ژاپنی دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران alireza_rezaee@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۶/۷

۱. مقدمه

تابستان ۱۹۴۴ ارتش آمریکا وارد جزیره سایپن (saipan) - که در آن زمان در دست ژاپن بود - می‌شود و این احتمال که بتواند جنگ با ژاپن را به نفع خود تمام کند قوت می‌گیرد. لذا زمامداران وقت آمریکا این نیاز را احساس می‌کنند که از قبل خود را برای روزهای بعد از اتمام جنگ آماده نمایند.

مسلماً این آماده شدن مستلزم داشتن اطلاعاتی در خصوص طرز تفکر و رفتار ژاپنی‌ها بود. سوالاتی از قبیل، بعد از تنگ تر شدن حلقه محاصره سربازهای ژاپنی چه واکنشی از خود نشان خواهند داد، یا به هنگام تسلیم شدن رفتار آنها چگونه خواهد بود، و اگر آمریکا ژاپن را اشغال نظامی کند چه رویه‌ای را باید در پیش بگیرد تا با دردهای کمتری مواجه شود، و از همه مهمتر چه برخوردی باید با امپراطور ژاپن داشته باشد، سوالاتی بودند که ذهن زمامداران وقت آمریکا را به خود مشغول کرده بودند.

آنها برای یافتن پاسخ این سوالات به سراغ معروفترین مردم شناس آمریکایی در آن زمان، یعنی روث بندیکت رفتند. بندیکتی که همه او را به خاطر معروف بودنش در زمینه نظریه «الگوهای فرهنگی» می‌شناختند. نظریه‌ای که می‌گفت الگوهای یک فرهنگ، سازنده شخصیت افراد متعلق به آن فرهنگ است.

البته اینگونه نبود که این ماموریت به یکباره به بندیکت داده شود. چرا که بعد از شدت گرفتن جنگ جهانی دوم، دولت آمریکا از بندیکت خواسته بود که در مورد خصایص روحی مردمان کشورهای اروپایی و آسیایی تحقیق کند. در واقع دولت آمریکا این نکته را در نظر داشت که اگر روزی وارد خاک این کشورها شود، چگونه می‌تواند از بروز اصطکاک بین ارتش خود و ساکنان محلی این مناطق جلوگیری کرده و در صورت امکان، همکاری آنها برای پیاده کردن سیاست‌های خود در منطقه را نیز جلب کند.

ماموریتی که به بندیکت در خصوص بررسی مردمان ژاپن داده شد نیز در ادامه همین روند بود. همچنانکه خود بندیکت در فصل اول کتاب اشاره می‌کند، بررسی فرهنگ ژاپن توسط یک فرد آمریکایی که تا به حال مشغول بررسی فرهنگ کشورهای اروپایی مانند هلند و مجارستان یا کشورهای آسیایی مانند چین و تایلند بوده است، معنای خاصی داشت.

این تحقیق که ثمره نهایی آن کتاب گل داوودی و شمشیر است، نه تنها از مشکلات ناشی بعد از اشغال ژاپن توسط آمریکا تا حد بسیار زیادی پیشگیری کرد، بلکه باعث معروفیت جهانی بندیکت نیز گردید.

شاکله کتاب گل داوودی و شمشیر را گزارشی تحت عنوان «گزارش شماره ۲۵، الگوی رفتار ژاپنی‌ها» (Report 25: Japanese Behavior Patterns)، که قبل از پایان یافتن جنگ توسط تیم اطلاعات (بخش تجزیه و تحلیل روحیه جنگی خارجی‌ها) (Office of War Information) وزارت کشور آمریکا انتشار یافته بود تشکیل می‌دهد. از اینرو این کتاب در واقع به نوعی بیانگر چگونگی خط مشی اشغال ژاپن بعد از جنگ نیز است. چرا که در عمل شاهد هستیم بعد از اشغال نظامی ژاپن توسط آمریکا، سیاست اتخاذ شده در قبال جامعه و مردم ژاپن تاثیر بسیاری از مطالب ذکر شده توسط بندیکت در کتاب گل داوودی و شمشیر گرفت. برای مثال چشم پوشی از نقش امپراطور در شروع و ادامه جنگ، حفظ امپراطور به عنوان نماد وحدت ژاپن، حفظ نظام بروکراتیک ژاپن و ...

این کتاب در سال ۱۹۴۶ در آمریکا انتشار یافت و دو سال بعد توسط «هاسه‌گاوا ماتسوجی» (Hasegawa Matsuji) به ژاپنی ترجمه شد؛ که در واقع سرآغاز شروع مباحثه‌های بسیاری در بین ژاپن شناسان ژاپنی بود. هر چند تا به حال مقالات بسیار زیادی - عمدتاً ژاپنی و انگلیسی - در خصوص این کتاب ارائه شده است، و حتی این کتاب - توسط حسین افشین منش و با عنوان «ژاپنی‌ها دارند می‌آیند» (انتشارات امیرکبیر ۱۳۷۱) - به فارسی نیز برگردانده شده است، اما هنوز مقاله‌ای فارسی که به بررسی و نقد کتاب پرداخته باشد نگاشته نشده است.

مقاله حاضر با استناد به ترجمه ژاپنی این کتاب (菊と刀：日本文化の型) می‌باشد. البته ایراداتی نیز به ترجمه انجام گرفته توسط هاسه‌گاوا وارد است؛ اما در این مقاله سعی شده است رویکرد و مفاهیم کلی مطرح شده در کتاب - که ربطی به کیفیت ترجمه ندارند - مورد بررسی قرار گیرد.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. چرایی این نقد

نخست اینکه این کتاب، سوای قضاوت در مورد صحت یا سقم محتوای آن، از لحاظ تعداد مفاهیم ارائه شده، جامع‌ترین اثری است که به بررسی روحیات فردی و جمعی مردمان ژاپن پرداخته است. در واقع این کتاب آکنده از فراست‌های نویسنده اش بوده و با به چالش کشیدن ارزشهای حاکم بر جهان بینی ژاپنی‌ها، باعث تشدید مباحثی به نام «نیهون جین رُون» (nihonjin-ron) - مباحث مربوط به شناخت روحیات مردمان ژاپن -

گردید. هر چند تاریخچه این مباحث به قبل از شروع جنگ مربوط می‌شود، اما چه از نظر تعداد و چه از نظر محتوا، قابل قیاس با دوران پس از پایان جنگ یا به عبارت بهتر دوران پس از شناخته شدن کتاب گل داوودی و شمشیر نیست. از اینرو این کتاب، اثر کلاسیک «نیهون جین‌رون» به شمار می‌رود و اغراق نیست اگر بگوییم بسیاری از مفاهیمی که بعد از جنگ جهانی دوم در خصوص روحیات مردمان ژاپن مطرح شد، مستقیم یا غیر مستقیم با الهام‌گیری از این کتاب بوده است.

برای مثال بندیکت در این کتاب برای نشان‌دادن میزان اهمیت «حفظ نام و آبرو» در فرهنگ ژاپن، مفهومی تحت عنوان «معذورات- اجتماعی- در قبال نام و آبرو» مطرح می‌کند؛ که این موضوع باعث می‌شود قوم شناس معروف ژاپنی «یاناگیتا کونیئو» (Yanagita Kunio) (۱۹۴۹) این انتقاد را ارایه دهد که «من - به عنوان یک ژاپنی - تا حالا چنین چیزی را نشنیده‌ام». اما خود این انتقاد به مثابه یک اعتراف است. اعتراف به اینکه بندیکت در این کتاب به مسائلی پرداخته است که تا قبل از آن حتی به ذهن خود ژاپنی‌ها هم خطور نکرده بود.

با در نظر داشتن مطالب فوق، این کتاب بعد از گذشت سالهای متمادی همچنان کتاب جامع و پیشرویی است. شاید این کتاب از نقطه نظر برخی از ژاپنی‌ها آکنده از تعصبات کورکورانه یک آمریکایی باشد، اما برای کسی که می‌خواهد فرهنگ ژاپن را درک کند آکنده از سرنخ‌های طلایی است. یعنی حتی اگر ما با این پیش فرض این کتاب را مطالعه کنیم که بندیکت هیچ درک درستی از فرهنگ ژاپن نداشته است، خود این موضوع تبدیل به انگیزه‌ای برای پژوهشگر خواهد شد. انگیزه‌ای که پژوهشگر را وادار می‌کند در پی رسیدن به یک درک درست از این فرهنگ باشد و به این سوال پاسخ دهد که اصل قضیه چیست و چرا بندیکت اشتباه می‌کند. با این تفاسیر، کتاب بندیکت به مثابه تلنگری برای درک درست فرهنگ ژاپن می‌باشد.

دوم اینکه متن اصلی این کتاب به زبان انگلیسی نوشته شده است، که این موضوع باعث می‌شود حتی افرادی که با زبان ژاپنی آشنایی ندارند بتوانند آنرا خوانده و تفسیر کنند. این موضوع از این حیث حایز اهمیت است که به اعتقاد برخی از اندیشمندان ژاپن، مفاهیمی در فرهنگ ژاپن وجود دارد که نمی‌توان برای آنها معادل یابی دقیقی انجام داد؛ و قاعدتاً کسی که اینگونه مفاهیم را به زبانی غیر از زبان ژاپنی مطالعه کند نمی‌تواند آنرا خوب درک نماید. برای مثال «دوئی تاکه‌او» (Doi Takeo) روانپزشک معروف ژاپنی در سال ۱۹۷۱ با مطرح کردن مفهوم «آمائِه» (amae) (حالتی کودکانه

همانند لوس کردن خود، برای کسب محبوبیت در جمع) سعی در تبیین روابط بین فردی در جامعه ژاپن پرداخته و اینگونه اظهار کرد که این مفهوم مختص فرهنگ ژاپن بوده و درک آن برای مردم سایر فرهنگ‌ها سخت است.

به زعم نگارنده، نه فقط در فرهنگ ژاپن، بلکه در سایر فرهنگ‌ها نیز شاید مفاهیمی یافت شود که نتوان ترجمه مناسبی برای آنها ارایه داد. اما نباید فراموش کنیم که بودن یا نبودن معادل دقیق در زبانهای دیگر، الزاماً نمی‌تواند به معنای خاص بودن این مفاهیم باشد. برای مثال در فرهنگ ایران، الزاماً نمی‌توان گفت که مفاهیمی مانند «برکت» یا «غیرت»، مختص ایران بوده و افراد غیر ایرانی قادر به درک آن نیستند. چرا که برای درک یک مفهوم در یک فرهنگ حتماً لازم نیست که ترجمه لغوی آن مفهوم در یک یا چند واژه خلاصه شود و استفاده از واژه‌های بیشتر - حتی در حد یک مقاله یا کتاب - نیز نمی‌تواند به معنای عدم درک آن - و نه عدم معادل یابی - توسط سایر افراد شود.

۲-۲. معرفی کتاب

در ابتدا برای آشنایی با مطالب مطرح شده توسط بندیکت، محتوای کلی کتاب را مرور می‌کنیم.

در فصل اول، بندیکت با ذکر توضیحاتی در خصوص هدف از انجام تحقیق و راهبردهای خاتمه دادن به جنگ و سیاستهای لازم برای بعد از آن، اذعان می‌کند که ژاپن کشوری است که آمریکایی‌ها کمترین شناخت را از آن دارند و تناقضاتی مانند ادب و کبر، اطاعت و سرپیچی، شجاعت و بزدلی و ... که در رفتارها و روحیات مردمان ژاپن دیده می‌شود باعث می‌شود که این کشور در مقایسه با سایر کشورها خاص‌تر باشد. همچنین بندیکت در پاسخ به این سوال خود که چرا خارجی‌ها بیشتر از خود ژاپنی‌ها می‌توانند فرهنگ ژاپن را درک کنند، استعاره‌ای با این مضمون به کار می‌برد که هیچ‌کس نمی‌تواند چشم خود را ببیند.

در فصل دوم به طرز نگرش ژاپنی‌ها به جنگ پرداخته شده است و به این نکته اشاره می‌شود که از دید ژاپنی‌ها جنگ - با آمریکا - جنگ معنویات بر علیه مادیات بوده و آنها معتقد بودند که جنبه روحی و معنوی بر جنبه جسمی و مادی غلبه می‌کند. در ادامه ذکر می‌شود که سربازان ژاپنی با این دیدگاه که نگاه همه دنیا به آنها دوخته شده است وارد جنگ با آمریکا شدند. همچنین در کنار این مطالب، از درک نکردن دلیل همکاری اسرای ژاپنی با ارتش دشمن، به عنوان معمای برای آمریکایی‌ها یاد می‌شود.

فصل سوم در خصوص ساختار جامعه طبقاتی ژاپن و اعتماد ژاپنی‌ها به این ساختار بحث می‌کند. در توصیف ویژگی سیستم طبقاتی ژاپن از اصطلاحاتی مانند اشراف مدار، آداب مدار و ... استفاده شده و از فرم مودبانه زبان ژاپنی به عنوانی مدرکی برای توضیح این ادعاها بهره گرفته شده است. همچنین به نقش حکومت سامورایی «توکوگاوا» (tokugawa) و سیستم طبقه بندی جامعه در شکل گیری این ساختار طبقاتی نیز اشاره می‌شود.

در فصل چهارم به اصلاحات «میجی» (meiji) و چگونگی خاتمه دادن به حاکمیت دولایه - یعنی متحد کردن ایالت‌ها در قالب یک دولت و انتقال قدرت از سرداران سامورایی (شوگون) (shogun) به امپراتور - و مدرن سازی جامعه ژاپن اشاره می‌شود. همچنین از صادر کردن سیستم طبقاتی ژاپن به کشورهای اطراف نیز صحبت شده، و از این طرز تفکر که این سیستم در خارج از ژاپن نیز جوابگو است، به عنوان اشتباه ژاپن در زمینه سیاست خارجی یاد می‌شود.

فصل پنجم به نقش مفهوم «آن» (on 恩) (به معنای دین) در مراودات بین فردی ژاپنی‌ها و وظیفه ای که برای ادای این دین بر دوش افراد است می‌پردازد. همچنین به این نکته اشاره می‌شود که معادل سازی واژه آن مشکل بوده و اگر بخواهیم این واژه را به زبان انگلیسی معادل سازی کنیم، واژه های obligation (وظیفه)، loyalty (وفاداری)، kindness (عظوفت)، و love (عشق) همگی در حیطه معانی آن قرار می‌گیرند.

فصل ششم بر روی واژه «آن گائشی» (sa 恩返し) (به معنای ادای دین) می‌پردازد و به این نکته اشاره دارد که در فرهنگ ژاپن، امپراتور، والدین، درگذشتگان و ... بر گردن افراد حق دارند و لازم است که حق آنها ادا شود. در نظر بندیکت، برخلاف چین که مهمترین آموزه اخلاقی در فرهنگ آن «جین» (jin 仁) (معرفت؛ محبت به دیگران) می‌باشد، در ژاپن به ترتیب «چو» (chū 忠) (وفاداری، صداقت) و «کو» (kō 孝) (ادای حق) مهمتر بوده و جین در رتبه سوم قرار می‌گیرد. چرا که سیستم طبقاتی ژاپن این را می‌طلبد. برای مثال در مورد فرمانروایی که «جین» ندارد می‌توان شورش کرد، اما وقتی «چو» مهمترین فریضه می‌شود این کار را نمی‌توان کرد.

در فصل هفتم با یک مفهوم دیگر در فرهنگ ژاپن روبرو می‌شویم؛ مفهوم «گیری» (義理 giri) (معذورات) که همانند «اون گائشی» است، منتها با این فرق که اون گائشی ادای دین نامحدود است، اما «گیری» ادای دین محدود است. در نظر بندیکت، بر خلاف سایر آموزه ها که کم و بیش ریشه در فرهنگ چین داشته و بعد از وارد شدن به فرهنگ

ژاپن دستخوش تغییرات شده است، گیری آموزه اخلاقی منحصر به ژاپن می‌باشد. در واقع بندیکت معتقد است که چون ژاپنی‌ها در بند معذورات اجتماعی فراوانی هستند، همین امر باعث می‌شود که این نگرانی در آنها ایجاد شود که به خاطر رعایت نکردن «گیری» شرمسار شوند. لذا تلاش برای شرمسار نشدن در نزد مردم، به عنصر مهمی در شکل‌دهی رفتارهای بین فردی ژاپنی تبدیل می‌شود.

در فصل هشتم به بایدها و وظایفی که یک فرد لازم است برای حفظ نام و آبروی خود و اطرافیان مرتبطش انجام دهد اشاره می‌شود. برای جامه عمل پوشاندن به این وظایف لازم است که افراد حد و حدود خود و موقعیت اجتماعی‌شان را بشناسند و از رقابت با دیگران پرهیز کنند. همچنین از زیاد بودن پدیده خودکشی در ژاپن به عنوان مدرکی برای نشان دادن میزان اهمیت حفظ نام و آبرو یاد شده است.

فصل نهم به مبحث چگونگی برخورد با عواطف و امیال انسانی در فرهنگ ژاپن می‌پردازد و به این نکته اشاره می‌کند که بر خلاف دین مسیح که در آن میدان دادن به امیال جسمانی عمل نکوهیده‌ای به شمار می‌رود، در فرهنگ ژاپن جسم و روح در تقابل با یکدیگر نبوده و پرداختن به امیال جسمانی باعث قرار گرفتن بدی در برابر خوبی نمی‌شود. همین طرز تفکر باعث می‌شود که در فرهنگ ژاپن مفهوم «گناه» جایگاه چندانی نداشته باشد. همچنین بندیکت معتقد است که برای ژاپنی‌ها مهمترین هدف زندگی، رسیدن به خوشبختی نیست، بلکه ادای وظیفه و دین بر همه چیز ارجحیت دارد.

فصل دهم به کلنجارهای درونی افراد بابت نحوه رعایت اخلاقیات تعریف شده در فرهنگ ژاپن می‌پردازد و از این گونه کلنجارها به عنوان عاملی برای مشکل بودن پیش بینی نوع رفتار ژاپنی‌ها یاد می‌شود. لذا این احساس ترس که آیا اخلاقیات تعریف شده به خوبی رعایت شده‌اند یا نه باعث شکل‌گیری «فرهنگ شرمساری» (恥の文化) (shame culture) می‌شود؛ فرهنگی که در آن صداقت و سرسنگین بودن (متوجه موقعیت خود بودن) ویژگی مشترک همه خصایص اخلاقی بوده و نگرانی از بابت انجام بهینه این دو ویژگی، باعث پررنگ تر شدن مفهوم شرمساری در جامعه می‌شود. در نقطه مقابل، از آنجاییکه در فرهنگ غرب، رعایت کردن اصول اخلاقی تعریف شده در دین، ملاک رفتار افراد بوده و بازدارندگی بیشتری نسبت به شرمسار نبودن در برابر مردم دارد، لذا فرهنگ غرب را می‌توان «فرهنگ گناه» (罪の文化) (guilt culture) تعریف کرد.

همچنین به این نکته اشاره می‌شود که با وارد شدن به عصر میجی، دولت حاکم همه اخلاقیات را در «چو» (وفاداری) جمع بندی کرد. در فصل یازدهم به تفاوت‌های فرهنگ ژاپن و آمریکا در مبحث چرایی و چگونگی «صیانت از نفس» اشاره شده و به این نکته پرداخته می‌شود که در فرهنگ ژاپن با تاثیراتی که از «ذن» گرفته شده است، صیانت نفس به معنای رسیدن به «خود هیچی» (無我 muga) است که این امر باعث می‌شود مفاهیمی مانند وجدان و گناه معنای خود را از دست دهند. این در حالی است که در فرهنگ غرب، از بین بردن خودآگاهی به معنای از بین بردن وجدان بوده و خود این امر راه را برای گناه کردن باز می‌گذارد.

در فصل دوازدهم به تفاوت‌های موجود در فرهنگ ژاپن و آمریکا در مورد نحوه تربیت کودکان و نقش آن در شکل‌گیری خصوصیات افراد این دو جامعه پرداخته می‌شود. در ژاپن، آزادی عمل دادن در دوران کودکی، سخت‌گیری در دوران بلوغ و میانسالی، و دوباره، داشتن آزادی عمل به هنگام پیری، چرخه تربیت افراد را تشکیل می‌دهد. این در حالی است که در فرهنگ غرب برعکس ژاپن عمل می‌شود؛ یعنی سخت‌گیری در دوران کودکی، آزادی عمل در دوران بلوغ و میانسالی، و دوباره، سخت‌گیری به هنگام پیری، چرخه تربیتی محسوب می‌شود. به اعتقاد بندیکت، چون در فرهنگ ژاپن اصول اخلاقی مبتنی بر آموزه‌های دینی نیست، این طرز نگاه مردم است که نقش مهمی در شکل‌گیری شخصیت ژاپنی‌ها ایفا می‌کنند. لذا آنها همواره در صدد برآورده کردن انتظارات جمع و اطرافیان خود هستند که خود این امر در برخی مواقع به عاملی برای بروز خشونت و افسردگی ناشی از فشار روانی می‌شود.

فصل سیزدهم به پیش‌بینی رفتار ژاپنی‌ها بعد از تسلیم شدن در جنگ می‌پردازد. در این فصل اینگونه قید شده است که فرقی که اشغال نظامی ژاپن با اشغال نظامی آلمان و ایتالیا دارد در این است که در ژاپن، آمریکایی‌ها نباید مستقیماً قدرت را در دست گرفته و وارد عمل شوند، بلکه باید دولت ژاپن را وادار کنند تا ساختار کشور را اصلاح نماید؛ که این کار باعث کم‌شدن مسئولیت‌های آمریکا نیز می‌شود. همچنین بندیکت آینده جامعه ژاپن و مسیری که این کشور در پیش خواهد گرفت را اینگونه پیش‌بینی می‌کند که همچنانکه تا حالا در ژاپن فرد انقلابی دیده نشده است، من بعد نیز دیده نخواهد شد و آنها نه بر اساس ایدئولوژی‌ها غربی، بلکه بر اساس سنت‌های اصیل گذشته خود، سعی در ایجاد یک دولت رفاه خواهند نمود. همچنین از منتطف بودن ژاپنی‌ها به عنوان

برگ برنده آنها یاد شده و اینگونه ذکر می‌شود که آنها قادر خواهند بود طرز تفکر حاکم بر جامعه قبل از شروع جنگ را به کلی عوض کنند. در ضمن، از آنجاییکه دیگر در ژاپن بودجه ای تحت عنوان بودجه نظامی نخواهد بود، لذا این کشور از لحاظ اقتصادی رشد کرده و از این حیث در یک جایگاه فاخر در دنیا قرار می‌گیرد.

۲-۳. عنوان کتاب

اینکه چرا بندیکت برای عنوان کتاب خود از دو واژه «گل داوودی» و «شمشیر» استفاده کرده است در نوع خود جالب توجه می‌باشد. چرا که خود ژاپنی‌ها هم «ساکورا» (sakura) (شکوفه های گیلاس) را گل ملی (national flower) خود می‌دانند. نیتوبه اینازو (Nitobe Inazo) هم در کتاب معروف خود «بوشیدو» (bushidou) که در سال ۱۹۰۰ برای معرفی خصایص روحی مردمان ژاپن به سایر ملل - و به زبان انگلیسی - نوشته بود اشاره می‌کند که بوشیدو (طریقت سامورایی ها) همانند گل «ساکورا»، یک چیز منحصر به فرد و مختص ژاپن بوده و به طور طبیعی در دل ژاپنی‌ها وجود دارد. در کتاب بندیکت هم، در ظاهر اینگونه به نظر می‌رسد که منظور از گل داوودی، امپراطور ژاپن و منظور از شمشیر طریقت سامورایی یا همان بوشیدو است. چرا که نشان امپراطوری ژاپن گل داوودی است و بیانگر این مطلب است که ژاپنی جامعه ای است طبقاتی، که در آن امپراطور - ولو در نقش یک سمبل - در راس بوده و سایر افراد در زیر سایه وی قرار دارند.

اما در متن کتاب (فصل اول) اینگونه قید شده است که ژاپنی‌ها مردمانی هستند که برای پرورش دادن گل داوودی نهایت دقت و ظرافت را به کار می‌برند، اما در عین حال، عاشق شمشیر نیز بوده و اجر و قرب زیادی برای سامورایی‌ها قایل می‌شوند. به عبارت بهتر گل داوودی و شمشیر نماد ظرافت و خشونت بوده و کتاب بندیکت آکنده از «اما در عین حال»ها می‌باشد. در واقع نویسنده با برگزیدن عنوان گل داوودی و شمشیر برای کتاب خود، در صدد نشان دادن تناقضات روحی ژاپنی‌ها است. تناقضاتی مانند ادب و کبر، اطاعت و سرپیچی، شجاعت و بزدلی و ... اما این تناقضات برای غیر ژاپنی‌ها تناقض است و برای خود ژاپنی‌ها عین هماهنگی است و ظرافت و خشونت دو روی یک سکه‌اند.

بندیکت چگونگی همزیستی این تناقضات روحی را در باورهای مذهبی ژاپنی‌ها جستجو کرده و معتقد است که بر خلاف آمریکایی‌ها که به دین مسیح معتقد هستند،

ژاپنی‌ها، هم حس انجام وظیفه که برآمده از دین کنفوسیوس است را دارا هستند و هم، جهان‌بینی برآمده از دین اصیل ژاپنی «شینتو».

البته بندیکت این تضاد بین گل داوودی و شمشیر را از بعد دیگری نیز تفسیر کرده است.

در نظر بندیکت هر چند گل داوودی در نگاه اول کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد، اما در واقع اینگونه نبوده و اگر دقت کنیم درخواهیم یافت که گلبرگ‌های آن از سمت داخل توسط سیم اصلاح شده است. به بیان ساده‌تر، یک عمل مصنوعی روی آن انجام پذیرفته است. لذا بندیکت قصد گوشزد کردن این نکته را دارد که ادب و معاشرت محترمانه ژاپنی‌ها که در نگاه اول یک عمل خاص و طبیعی مختص مردمان ژاپن به نظر می‌رسد، در واقع برآمده از تربیت دوران کودکی آنها است. لذا از گل داوودی می‌توان به عنوان سمبلی برای مصنوعی بودن فرهنگ ژاپنی‌ها یاد کرد.

در نقطه مقابل بندیکت برای شمشیر نیز تفسیر جالبی ارائه می‌دهد. در نظر وی، هر چند دولت میجی با اعلان منحل شدن طبقه سامورایی‌ها، همراه داشتن شمشیر را نیز قدغن کرد، اما این بدین معنی نبود که شمشیر از روح و دل ژاپنی‌ها رخت برست. چرا که آنها همواره برای زنگ نزدن شمشیر دل آن را صیقل می‌دهند؛ و این شمشیر دل یا به تعبیری تذهیب نفس، حفظ همان خصایصی است که علی‌الخصوص در بوشیدو (طریقت سامورایی) به آن اشاره می‌شود.

البته دوباره در یک جای دیگر کتاب (فصل سیزدهم)، تعبیر کنایه آمیزی از واژه‌های گل داوودی و شمشیر ارائه می‌شود. به این صورت که، همانند گل داوودی که از طریق هرس شدن به زیبایی مصنوعی واداشته شده و خوشحالی خود را از بابت برگشتن به دامان طبیعت بروز می‌دهد، جنگ برای ژاپنی‌ها به مثابه فرصتی برای آزاد شدن بود؛ اما آنها می‌بایست خودشان از نو قدرت بازدارنده‌ای برای خود بیابند. همچنین در مورد شمشیر، همچنانکه از اصطلاح «زنگ برآمده از درون (درون زنگ زده)» - در معنای رنج و بدبختی ناشی از اعمال بد خود - بر می‌آید، نماد پذیرفتن مسوولیت کارهای خود برای ژاپنی‌هاست. به عبارتی بندیکت در پی فهماندن این موضوع به ژاپنی‌ها بود که خود کرده را تدبیر نیست و مصایب بعد از جنگ ناشی از اعمال خود ژاپنی‌هاست.

۲-۴. نقد روش‌شناسی

معمولاً صحبت درباره فرهنگ یک کشور بر این پیش فرض استوار است که یک علاقه نسبی نسبت به فرهنگ آن کشور در دل نویسنده وجود دارد. اما این کتاب برعکس است و اگر نگوییم از روی نفرت، حداقل در شرایطی بسیار خاص که به صورت بالقوه می‌تواند باعث غیر عینی و متعصبانه شدن متن شود، به رشته تحریر درآمده است. همچنانکه اشاره شد، هر چند کتاب گل داوودی و شمشیر بعد از پایان یافتن جنگ جهانی دوم چاپ شد، اما اساس شکل‌گیری این کتاب - که بنا به درخواست دولت آمریکا از بندیکت بود - به دوران جنگ ژاپن و آمریکا در حین جنگ جهانی دوم مربوط می‌شود.

اما از آنجاییکه خود بندیکت تجربه سفر به ژاپن را نداشته و قاعدتاً در طول سالهای جنگ نیز نمی‌توانست وارد خاک ژاپن شود، لذا این کتاب بدون تحقیقات میدانی و با تکیه بر گفته‌ها و دیدگاه‌های ژاپنی‌های مقیم آمریکا، اسرای ژاپنی دستگیر شده توسط ارتش آمریکا، منابع کتبی و فیلم‌های مربوط به ژاپن و ... به شیوه مقایسه بین فرهنگی نوشته شده است.

در واقع، در مورد اثر روث بندیکت، دو نکته‌ای که خوانندگان را بسیار متعجب می‌کند یکی زن بودن نویسنده آن، و دیگری نگارش آن بدون داشتن تجربه سفر به ژاپن است.

البته این موضوع که بندیکت بدون داشتن تجربه سفر به ژاپن و بدون آشنایی به زبان ژاپنی کتاب گل داوودی و شمشیر را نوشته است به مثابه یک شمشیر دولبه می‌باشد. یعنی در عین حال که نشان دهنده فراست و ذکاوت نویسنده است، عاملی برای انتقاد نیز محسوب می‌شود.

در نگاه اول، اینکه یک محقق بدون داشتن کوچکترین آگاهی قبلی درباره زبان و فرهنگ یک کشور، اقدام به تجزیه و تحلیل روایات مردمان آن فرهنگ نماید به نوعی حاکی از اعتماد به نفس افراطی است. چه بسا اگر بندیکت فرصت این را می‌یافت که به ژاپن برود، شاید تغییراتی در محتوای کتاب خود اعمال می‌کرد. اما وی در سال ۱۹۴۸ از دنیا می‌رود و این وداع زود هنگام باعث می‌شود که وی دیگر هیچ وقت نتواند از نظرات خود دفاع کند یا آنها را مورد بازبینی قرار دهد.

علی‌رغم اینکه بندیکت به هنگام نوشتن متن اصلی کتاب در آمریکا حضور داشت، یعنی در کشوری که ژاپن را دشمن خود می‌دانست، در عمل اینگونه به نظر می‌رسد که

سعی کرده است حتی المقدور از دید یک شخص ثالث ژاپنی‌ها را توصیف کند. مسلماً غیر از خود بندیکت هیچکس جواب قاطعانه این سوال را نمی‌داند که آیا وی به هنگام نگارش این کتاب به عنوان یک محقق مردم‌شناسی، به طور کامل جنبه انصاف را رعایت کرده است، یا نه، آمریکایی بودن وی باعث شده است که به ژاپنی‌ها به دید مردمانی که در جبهه دشمن قرار دارند نگریسته و با این پیش فرض آنها را مورد مطالعه قرار دهد.

البته گذشت زمان کم و بیش به این شبهه‌ها پاسخ داده است و حداقل این موضوع را اثبات کرد که نقطه ضعفی همانند عدم استناد به نتایج مطالعات میدانی، باعث نشد که مطالب ارائه شده توسط بندیکت ارزش خود را از دست دهند و همین موضوع که بعد از گذشت هفتاد سال، این کتاب همچنان نقل محافل است، حاکی از پربیراه نبودن نظریات وی است.

برای مثال ما شاهد هستیم که ژاپنی‌ها بعد از شکست در جنگ و اشغال کشورشان توسط آمریکا، مقاومتی از خود نشان نمی‌دهند و این نکته ای بود که بندیکت پیش بینی کرده بود. چرا که بندیکت به خوبی دریافته بود که ارزشهای حاکم بر جامعه ژاپن چیست و آنها تا چه میزان از مافوق خود، و در راس همه آنها از امپراتور خود حرف شنوی دارند. در پانزدهم آگوست ۱۹۴۵، امپراتور ژاپن خطاب به ملت ژاپن، شکست خوردن ژاپن در جنگ را اعلام می‌کند و از همه مردم می‌خواهد که با این حقیقت کنار بیایند. بعد از شنیدن این پیغام امپراتور، مردم ژاپن به طور کلی مقاومت را کنار گذاشته و رویه همکاری با نظامیان آمریکایی را در پیش می‌گیرند.

همچنین بندیکت پیش بینی کرده بود که خلع سلاح ژاپن باعث خواهد شد که قدرت ژاپن بر روی اقتصاد متمرکز شود و ما شاهد هستیم که ژاپن با چه سرعت غیرقابل تصویری کشور ویران شده خود را بازسازی کرده و تبدیل به ابر قدرت اقتصادی دنیا می‌شود.

یا به عنوان مثال دیگر، بندیکت با دقت شدن بر روی چرخه تربیتی ژاپنی‌ها، این حدس را زده بود که در آینده، مدارس ژاپن با این مشکل روبرو خواهند شد که یک دانش آموز چند دانش آموز دیگر مورد آزار و اذیت قرار گیرد. امروزه این مشکل که در فرهنگ علوم تربیتی ژاپن از آن با عنوان «ایجیمه» (ijime) یاد می‌شود مشکلی است که طبق پیش بینی بندیکت در مدارس ژاپن دیده شده و دست‌اندرکاران امر را به چاره‌اندیشی واداشته است.

با این تفاسیر و با در نظر گرفتن شرایط بسیار خاصی که بندیکت در آن قرار داشت، اینگونه می توان گفت که ایراد چندانی به روش شناسی اثر بندیکت نمی توان گرفت و اگر منصفانه تر سخن بگوییم، اینکه یک محقق بتواند با استفاده از منابع محدود، مفاهیم بسیار عمیقی را کشف کند، جای تحسین نیز دارد.

۲-۵. نقدهای پیشین

در همان سالهای اولی که کتاب به زبان ژاپنی ترجمه شد، انتقادهای تندی از آن صورت گرفت. عمده این انتقادات به این موضوع بود که ژاپنی‌هایی که بندیکت در کتاب خود از آن یاد می‌کند به هیچ وجه نمی‌توانند معرفت مردمان ژاپن باشند و صرفاً ژاپنی‌های قبل از، یا در حین جنگ با آمریکا مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در سال ۱۹۴۹ در مجله «مطالعات قوم شناسی» ویژه ای نامه ای برای نقد این کتاب چاپ شد که حاوی مقالات ژاپن شناسان معروف این کشور بود.

برای مثال اندیشمند بزرگ ژاپنی «واتسوجی تسورو» (Watsuji Tetsurō)، این کتاب را فاقد ارزش خواندن می‌داند و معتقد است اینکه بندیکت در کتاب خود ژاپن را جامعه ای طبقاتی معرفی کرده است، یک قضاوت یک طرفه بوده و نمی‌توان آن را به عنوان هسته اصلی قالب فرهنگی ژاپن قلمداد کرد. واتسوجی معتقد است که بندیکت در روش شناسی دچار لغزش شده و الگوی فکری نظامی‌های ناسیونالیست ژاپن - در طی جنگ جهانی دوم - را به اکثریت جامعه ژاپن تعمیم داده است.

«تسودا سوکیچی» (Tsuda Sōkichi) مورخ و اندیشمند بزرگ ژاپنی نیز معتقد است که در کتاب گل داوودی و شمشیر آموزه های کنفسیوس با آموزه های اصیل و سنتی ژاپن در هم آمیخته شده است.

همچنین قوم شناس معروف ژاپنی «یاناگیتا کونیو» (Yanagita Kunio) معتقد است که برخلاف گفته های بندیکت که معتقد است ژاپنی‌ها فاقد اخلاقیات هستند، هیچ قومی اندازه قوم ژاپنی به اخلاقیات حساس نیستند و در فرهنگ ژاپن هم مفهوم «گناه» وجود دارد.

انتقاد از اثر بندیکت به خود ژاپنی‌ها محدود نمی‌شود. برای مثال «داگلاس لامیس» (Douglas Lummis) آمریکایی هم در کتاب خود با عنوان «کشور خارجی داخلی: تاملی دوباره بر گل داوودی و شمشیر» (۱۹۶۱)، کتاب گل داوودی و شمشیر را به شدت مورد انتقاد قرار داده و از قالب های فرهنگی که بندیکت برای فرهنگ ژاپن

برمی‌شمرد با تمثیل «سنگ نوشته مزار فرهنگ ژاپن» یاد می‌کند. با توجه به اینکه بندیکت شاعره هم بوده است، لامیس از این موضوع نیز برای انتقاد از بندیکت استفاده کرده و کتاب او را همانند یک اثری که به سبک ادبیات سیاسی نوشته شده است توصیف می‌کند.

به غیر از آثار معروف فوق، تعداد مقالاتی که در خصوص این کتاب، چه از باب انتقاد و چه از باب تحسین - نوشته شده اند بسیار زیاد است و اغراق نیست اگر بگوییم خود این اظهار نظرها در خصوص کتاب بندیکت به مثابه یکی از ارکان تشکیل دهنده «نیهون جین رون» (مباحث مربوط به خصایص مردمان ژاپن) می‌باشد.

۲-۶. نقد نگارنده

به اعتقاد نگارنده، صحبت درباره فرهنگ یک کشور هیچگاه نمی‌تواند عاری از خطا باشد. اما مسلماً این موضوع نباید باعث شود که نتوان درباره هیچ فرهنگی اظهار نظر کرد. در مورد کتاب گل داوودی و شمشیر، عموماً از کلی بودن محتوای آن، یعنی نادیده گرفته شدن دوره های مختلف تاریخی ژاپن، یا نادیده گرفته شدن تفاوت های درون قومی و ... انتقاد می‌شود. اما اگر اینگونه جزئیات را در نظر بگیریم، شاید هیچ وقت نتوانیم فرهنگ یک کشور را توصیف کنیم. چرا که برای توصیف فرهنگ یک کشور - که دارای دوره های مختلف تاریخی و تفاوت های درون قومی است - ناچاریم عامدانه روی کلیات مانور دهیم و با این پیش فرض جلو رویم که ممکن است هر ملتی دارای یک سری خصوصیات های متمایزی باشد که آنرا از سایر ملل و فرهنگ ها خاص جلوه می‌دهد.

از اینرو در اینجا سعی بر آنست که با در نظر داشتن مطلب فوق، کتاب گل داوودی و شمشیر مورد نقد قرار بگیرد.

به زعم نگارنده، عمده ترین نقدی که می‌شود به این کتاب وارد کرد، رویکرد دو قطبی مطالب آن است. یعنی بندیکت، خواسته یا ناخواسته کاری کرد که دو فرهنگ ژاپن و آمریکا برای همیشه در دو سوی مخالف هم قرار گرفته و مقایسه شوند. لازم به ذکر است که در کشور آمریکا، اثر بندیکت اولین کتابی است که در حوزه انسان شناسی فرهنگی در مورد کشور ژاپن به رشته تحریر درآمده است. اما گذشت زمان به خوبی این مساله را اثبات کرد که اکثریت نوشته هایی که بعد از اثر بندیکت ظهور کردند، با

نیت کشف تفاوت ها - و نه لزوماً درک مشترکات - از طریق مقایسه فرهنگ ژاپن و آمریکا صورت گرفت.

با توجه به محدودیت صفحات، در اینجا تنها به دو مورد از تفاوت‌هایی که بندیکت در خصوص فرهنگ ژاپن و آمریکا مطرح کرده و باعث شکل‌گیری باورهای رایج - و شاید غلط - در این خصوص شد اشاره می‌شود.

مورد اول در خصوص فردگرایی آمریکایی‌ها در برابر جمع‌گرایی ژاپنی‌ها، و مورد دوم در خصوص فرهنگ گناه (آمریکا) در برابر فرهنگ شرمساری (ژاپن).

البته در کتاب بندیکت، بیشتر در خصوص مورد دوم بحث می‌شود و ما در متن کتاب سطوری که واژه‌های فردگرایی و جمع‌گرایی را در برابر هم قرار داده باشد نمی‌بینیم. در واقع در این کتاب، این نتیجه‌گیری می‌شود که چون ژاپنی‌ها فاقد فردیت هستند و تمایلی به ابراز وجود - به عنوان یک فرد مستقل - ندارند، لذا پیوسته به صورت آگاهانه به طرز نگاه و تفکر اطرافیان خود حساس بوده و این موضوع باعث می‌شود که اصل حاکم بر رفتار آنها شرمسار نبودن در برابر مردم باشد. در نقطه مقابل، در فرهنگ آمریکا، مفهوم فرد خیلی پررنگ تر از جمع بوده و این باعث می‌شود که فرد، بیشتر از آنکه خود را در برابر نگاه اطرافیان ببیند، خود را در برابر خدای خود - که به عنوان یک انسان آزاد به وی فردیت داده است - ببیند. لذا برخلاف فرهنگ ژاپن، این موضوع که «برداشت مردم چگونه است» تاثیر چندانی در رفتار افراد نداشته و اصل حاکم بر رفتار آنها، سعی بر مرتکب نشدن گناه در برابر پروردگار خود است. به بیان دیگر در فرهنگ ژاپن عامل بازدارنده «بیرونی» و در فرهنگ غرب عامل بازدارنده «درونی» می‌باشد.

در واقع بیشترین اشاره بندیکت به مبهم بودن دین ژاپنی‌هاست. به این معنی که ژاپنی‌ها به دلیل عدم داشتن معیار محکم و بازدارنده درونی، به نحوه برداشت مردم اهمیت می‌دهند؛ و از اینرو ژاپن فرهنگ شرمساری است. شایان ذکر است که وی از دوران نظامی‌گری ژاپن به عنوان مدرکی برای بسط دادن نظریه نداشتن فردیت و دسته‌جمعی رفتار کردن ژاپنی‌ها نیز استفاده کرده است.

در توضیح میزان تاثیر کتاب گل داوودی و شمشیر در شکل‌گیری باور رایج «فاقد فردیت بودن ژاپنی‌ها»، تاکانو (Takano 2008:34) معتقد است که در سالهای اول پس از اتمام جنگ، ژاپنی‌ها که از جنبه‌های مختلف مادی و معنوی دچار کمبود شده بودند، آمریکا و در راس آن ژنرال مک آرتور - فرمانده نظامیان آمریکایی مستقر در ژاپن بعد از

اتمام جنگ- را ناجی خود قلمداد می‌کردند، و در واقع در آن سالها به خاطر دلزدگی از سردمداران ژاپنی که مسبب فلاکت‌های به‌بارآمده بودند، علاقه به مدرنیزه شدن و فرهنگ آمریکایی شدت بیشتری به خود گرفته بود. لذا هر چند روشنفکران زیادی به انتقاد از این کتاب پرداختند، اما جو جامعه آن زمان ژاپن جوی نبود که گوشش بدهکار اینگونه حرفها باشد و در واقع جامعه آن زمان تشنه نظراتی بود که از فرهنگ آمریکایی دفاع می‌کرد. لذا نظر موافقان بندیکت رفته رفته بر نظر اقلیت غالب شده و خود ژاپنی‌ها نیز به این باور رسیدند که فاقد فردیت هستند.

این گفته بندیکت که در فرهنگ ژاپن، مفهوم شرمساری بیشتر از مفهوم گناه به چشم می‌خورد را از زوایای مختلف می‌توان بررسی کرد. طوری که نه به طور کامل می‌توان آنرا اثبات کرد و نه به طور کامل رد. برای مثال در دین بودا - که یکی از دو دین اکثریت ژاپنی‌هاست - اشاره می‌شود که افرادی که در این دنیا کار بد انجام می‌دهند چاره‌ای جز تمسک به لطف بودا ندارند. پرواضح است که منظور از کار بد همان گناه است. پس با این حساب ژاپن نیز به نوعی در زمره فرهنگ گناه قرار می‌گیرد. به زعم نویسنده، دلیل شمردن برای اثبات این موضوع که الزاماً نمی‌توان از آمریکا به عنوان فرهنگ گناه یاد کرد، راحت‌تر از اثبات این موضوع است که الزاماً ژاپن را نمی‌توان فرهنگ شرمساری نامید.

اگر با این پیش فرض که دین غالب در فرهنگ غرب، و علی‌الخصوص آمریکا را دین مسیحیت بدانیم، هر چند نمی‌توان منکر این شد که در دین مسیح، مفهوم گناه وجود دارد، اما به نظر نمی‌رسد که بتوان از آن به عنوان اصلی برای توجیه رفتار افراد استفاده کرد. برای مثال همچنانکه خود بندیکت اعتراف - و در عین حال ناخواسته نظریه «فرهنگ گناه» خود را نقض - می‌کند، سنت اعتراف پیش کشیش را می‌توان به معنای سبک شمردن شدن گناه نیز در نظر گرفت. یعنی گناه مانند قراردادی بین خالق و مخلوق در نظر گرفته شده و همیشه راه توبه باز است. لذا اگر به تاریخ رجوع کنیم، خیلی راحت می‌توانیم با این تناقضات روبرو شویم که اگر آمریکا فرهنگ گناه بوده، پس چرا نظام برده‌داری در آن وجود داشته است، یا چرا مرتکب گناه بسیار بزرگی بر علیه بشریت (استفاده از بمب اتمی) می‌شود.

اگر در جواب این تناقضات به این نکته اشاره شود که این گونه گناه‌ها را نمی‌توان به گردن عامه مردم انداخت و زمامداران وقت باید جوابگو باشند، خود این گونه توجیه، به مثابه خط بطلانی است بر نظریه فردیت نداشتن ژاپنی‌ها و متعاقباً زدن برچسب شرمساری به فرهنگ مردمان ژاپن. چرا که برای اثبات فردیت نداشتن ژاپنی‌ها نیز، به

آنها از دید الگوی حاکم بر رفتار نظامیان ژاپن در طول جنگ نگریسته شده است. به بیان دیگر همانند شیوه نمونه گیری در علوم آزمایشگاهی، اقلیت به عنوان معرف اکثریت در نظر گرفته شده است.

البته همچنانکه اشاره شد، بندیکت از واژه جمع گرایی برای توصیف ژاپنی‌ها استفاده نمی‌کند. وی می‌گوید چون ژاپن جامعه ای است طبقاتی، با کنترل مافوق می‌توان زیردست را نیز کنترل کرد. با این تفاسیر، استدلالی که بندیکت می‌کند نیز، مربوط به ارتش ژاپن شده و از آنجاییکه گوش دادن به دستورات مافوق یک چیز بدیهی در همه ارتش‌هاست، ما نمی‌توانیم از آن به عنوان دلیلی برای فردیت نداشتن عامه ژاپنی‌ها، و متعاقباً زدن برچسب شرمساری به فرهنگ ژاپن استفاده کنیم.

در واقع، سخن گفتن درباره مفهومی انتزاعی مانند فرهنگ بسیار دشوار است و همچنانکه بندیکت اندرسون (Benedict Anderson 2007) در کتاب «همبدهای تصویری» (Imagined Communities) خاطر نشان می‌کند، چه بسا بسیاری از مولفه‌هایی که در حال حاضر برای معرفی یک فرهنگ از آنها یاد می‌شود، زائیده تفکرات سیاسی و ملی گرایی بوده و الزاماً نمی‌توان از آنها به عنوان مولفه‌های طبیعی - که به صورت غیرارادی به وجود آمده اند - یاد کرد. با این تفاسیر، شاید هیچگاه نتوان غربالی تهیه کرد که مولفه‌های تحمیلی و آگاهانه - و عمدتاً سیاسی - یک فرهنگ را الک کرده و فرهنگ خالص یک ملت را به ما تحویل دهد. لذا اصولاً توصیف فرهنگ در قالب کلمات بسیار دشوار است و تحلیل علمی و عینی آن دشوارتر.

گذشته از مطالب فوق، به زعم نویسندگان در دو قطب مخالف قرار دادن دو واژه گناه و شرمساری نیز چندان مناسب نیست. چرا که گناه در واقع همان شرمساری در برابر خالق است. از اینرو، اگر بخواهیم با پیروی از بندیکت، آمریکا و ژاپن را در دو قطب مخالف قرار دهیم، بهتر است که آمریکا را فرهنگ شرمساری در برابر خدا و ژاپن را فرهنگ شرمساری در برابر خلق خدا توصیف کنیم.

۳. نتیجه‌گیری

در مورد نقد اثر روث بندیکت، در وهله اول نقد آن باید با در نظر داشتن شرایطی که بندیکت در آن بوده صورت گیرد. مسلم است که در گذشته مولفه‌هایی در فرهنگ و جامعه ژاپن - و مسلماً سایر فرهنگ‌ها و کشورها - وجود داشته که در حال حاضر مشاهده نمی‌شود.

مفاهیمی مانند دین، ادای دین، معذورات اجتماعی و ... که بندیکت در مورد فرهنگ ژاپن مطرح می‌کند، مفاهیمی است که تعریف مطلق نمی‌توان برای آن ارائه داد. توضیح این مفاهیم مثل این است که معنی دقیق مفهوم معرفت (در اصطلاح «فرد با معرفت»)، غیرت، برکت و ... را در مورد فرهنگ ایران جستجو کنیم. مسلم است که هرکس با توجه به پیشینه فرهنگی اجتماعی و خانوادگی خود تعریف خاصی از این واژه‌ها ارائه می‌دهد.

یکی از عمده‌ترین ایرادهایی که به کتاب گل داوودی و شمشیر گرفته می‌شود، غیر علمی بودن روش تجزیه و تحلیل بندیکت است. اما برآستی اصولاً برای تجزیه و تحلیل یک فرهنگ روش علمی وجود دارد و اصلاً توصیف یک فرهنگ از طریق آمار و ارقام و پرسشنامه صحیح است؟ به فرض اگر ما شیوه آمارگیری از طریق مصاحبه یا پرسشنامه را شیوه علمی قلمداد کنیم، محتوای این مصاحبه و پرسشنامه زاینده ذهن محقق است؛ یعنی ذهنی است و نه عینی. به بیان بهتر با یک رویکرد ذهنی در پی رسیدن به یک نتیجه عینی هستیم.

به زعم نگارنده در مورد کتاب گل داوودی و شمشیر، بدون در نظر داشتن میزان صحت یا سقم محتوا، رویکرد کتاب که سعی در مطالعه خصایص روحی انسان‌ها در قالب فرهنگی که به آن تعلق دارند می‌کند بسیار حائز اهمیت است.

اجتماع انسان‌ها در قالب یک فرهنگ باعث می‌شود که جهان بینی آنها از حیطه خودآگاهی خارج شود. به عبارت بهتر، شرط لازم برای تشکیل یافتن اجتماعات انسانی خروج از حیطه فردی است و از آنجاییکه انسان موجودی اجتماعی است، اینگونه می‌توان نتیجه گرفت که اساس وجود انسان، اجتماع - و نه فرد - است.

از اینرو بندیکت در کتاب خود به فرآیند ناخودآگاه شکل‌گیری الگوهای رفتاری و فکری انسان‌ها در قالب زندگی اجتماعی تاکید ورزیده و سعی در کشف الگوی حاکم بر این فرآیند ناخودآگاه دارد.

بندیکت در پی گوشزد کردن این نکته است که حتی در فرهنگ‌هایی که در نگاه اول چندان عادی به نظر نمی‌رسند، همانند فرهنگ ژاپن در نظر آمریکایی‌ها در طول جنگ جهانی دوم، نباید ارزشهای حاکم بر آنها را پیش پا افتاده قلمداد کنیم؛ بلکه باید با رویکرد نسبی بودن فرهنگ‌ها سعی در درک پس‌زمینه‌های شکل‌گیری الگوهای فکری و رفتاری مردمان آن فرهنگ نماییم.

همچنانکه ذکر شد، در تابستان ۱۹۴۴ از بندیکت خواسته می‌شود کشور ژاپن را نیز به موارد تحقیق خود اضافه کند؛ با این فرق که این مورد به صورت عمیق تر انجام پذیرد. چرا که دولت آمریکا این پیش بینی را می‌کرد که بعد از شکست دادن ژاپن در جنگ وارد خاک این کشور شود. لذا زمامداران وقت آمریکا، با متوسل شدن به بندیکت سعی در شناخت الگوهای ناخودآگاه فکری و رفتاری مردمان ژاپن را داشتند. در واقع خود این موضوع پاسخی است به انتقادهایی که از سبک نگارش این کتاب می‌شود. به خصوص در ژاپن، یکی از انتقادهای رایج نسبت به این کتاب، غیر علمی بودن آن است. به اعتقاد این عده، بندیکت علی‌رغم اینکه عنوان محقق انسان‌شناسی را یدک می‌کشد، اما کتابی که نوشته است فاقد محتوای علمی و آکادمیک است؛ و همچنانکه اشاره شد برخی نیز این موضوع را با پیشینه بندیکت مرتبط ساخته و می‌گویند به خاطر اینکه بندیکت شاعره هم بوده است مطالب وی بیش از آنکه ارزش آکادمیک داشته باشد باید به عنوان نوشته‌های برآمده از ذهن (غیر عینی) یک شاعر مورد بررسی قرار گیرند.

اما نباید فراموش کنیم بندیکت با این پیش فرض که خوانندگان مطالب وی رئیس جمهور، اعضای کابینه، نمایندگان مجلس، اقتصاد دانان و افسران ارتش آمریکا، یعنی کسانی که در صورت اشغال نظامی ژاپن با مردمان این کشور سروکار خواهند داشت - و نه صاحب نظران آکادمیک - این کتاب را به رشته تحریر درآورده است. با این تفاسیر، این موضوع که در تالیف کتاب گل داوودی و شمشیر، هدف سیاسی - یعنی نوسازی جامعه ژاپن به نحوی که تهدیدی دوباره برای آمریکا محسوب نشود - پشت پرده بوده نیز نمی‌تواند تاثیری در ارزش کلی کتاب و رویکرد درخور توجه آن داشته باشد.

منابع

- 季刊「民族学研究」1949 (14-4) 特集「菊と刀が与えるもの」日本民族学協会
- 高野陽太郎2008『「集団主義」という錯覚－日本人論の思い違いとその由来』新曜社
- ダグラス・ラミス1961『内なる外国『菊と刀』再考』加地永都子訳.時事通信社
- 長谷川松治『菊と刀：日本文化の型』講談社学術文庫

۲۷۴ بررسی و نقد کتاب «گل داوودی و شمشیر: الگوهای فرهنگ ژاپن»

بن‌دیکتو آندرسون ۲۰۰۷ 『定本想像の共同体:

ナショナリズムの起源と流行』白石隆・白石

さや訳.書籍工房早山

Ruth Benedict 1946, The chrysanthemum and The sword: patterns of Japanese Culture-

